

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۶۷ به تاریخ ۱۴۰۰/۸/۳۰

توضیح مقام خلت در ادبیات معارف و شرح آیه شریفه اتخاذ خلیل - بیان رابطه خلت در وادی ایمان و کفر

**صحیحہ معتبرہ زید شحام؛ مقام خلت حضرت ابراهیم**

بحث در روایت دوم و چهارم باب طبقات<sup>۱</sup> و سیر مقامات حضرت ابراهیم بود و در باب مقام خلت ایشان بحث می کردیم. چند نکته را تا اینجا اشاره کردیم. نکته اول این بود که خلت مقام افتقار به سمت خدا و عبور از عالم اسباب است. این منافات با استفاده از اسباب ندارد ولی باید به نحوی انسان از حجاب اسباب عبور کند و فقر خودش را به خدا ببیند. شدت خلوص و محبت ایشان به خدا ناشی از این شدت تکیه ایشان به خداست. و از طرف دیگر هم این شدت ارتباط و افتقار و به تعبیر عرفی صمیمیت، سبب آگاهی ایشان به اسرار الهی است.

نکته دوم این بود که روایات راه رسیدن به این مقام را ابتلائات و صحنه های سنگین امتحان معرفی می کند. آیه شریفه هم سوره بقره هم به همین نکته اشاره دارد که ایشان مراحل خود را بلای الهی طی می کرد. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۲</sup> در همین صحنه هاست که انسان از حجاب اسباب عبور می کند و تکیه محض به دست خدا را پیدا می کند. رسیدن به مقام خلوص و خلت و محض افتقار با حرف و کار ذهنی نیست بلکه در میدان های سنگین و بلاهاست. در روایات هم به این ابتلائات سنگین ایشان و حتی رد کردن دست جناب جبرئیل - یا توجه خاص به امداد الهی - در صحنه پرتاب شدن به سمت آتش اشاره شده است که ایشان حاضر نبود دست در مقابل کسی دراز کند و کسی را به کمک بگیرد بجز دست خدا.

نکته سومی که اشاره شد این بود که در روایات بیان کرده است که خلت صرف افتقار به سمت خدا نیست بلکه از طرف دیگر دستگیری و رد نکردن مردم است. اینکه در روایات مکرری به این جنبه ایشان در کنار توکل و افتقار خاص ایشان به خدا بحث کرده است، روشن می شود که خلت یک مقام باطنی محض نیست که آثار آن بین ایشان و خدا خلاصه

<sup>۱</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۵

<sup>۲</sup> - سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴

شود بلکه تبدیل به دستگیری و شفاعت و هدایت شده است. اینکه در دو روایت معتبره زید شحام و جابرین یزید بعد از نبوت و رسالت و قبل از امامت، مقام «خلت» ذکر شده است، اینطور به ذهن متبادر می‌کند که این مقام هم یک حیثیت شفاعت و هدایت هم دارد که در وزان این مقامات بیان شده است.

لذا می‌گوییم اینکه در صحیحہ حسین بن خالد فرموده بود: «اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ»<sup>۳</sup> بنظر می‌رسد، ایندو نکته طریق مقام خلت نیستند بلکه تعریف خود مقام خلت هستند. مقام خلت از یک طرف افتقار محض در مقابل خدا و از طرف دیگر دستگیری ایشان نسبت به مردم است. در روایت فرموده بود خلیل کسی است که خودی درگاه الهی است و اسرار الهی به او داده می‌شود. این اسرار برای سیر شخصی خود او نیست بلکه برای نجات امت هاست.

خلاصه این تقابل به این معنی نیست که ایشان خود اهل دست دراز کردن نبود ولی دست دیگران را می‌گرفت و آنچه خود حظر داشت، مردم را به آن سوق می‌داد! بلکه این دستگیری در مقیاس همان خلت ایشان است. دستگیری انبیاء عبور دادن آنها از حجاب اسباب است. بحث در تامین نیازهای مادی صرفاً نیست؛ بلکه ایشان به انقطاع خاصی رسیده بود و امت خود را در همین مسیر حرکت داده است؛ ولو این اقدام همراه با رسیدگی به امور دنیوی آنها هم بوده است. مقیاس هر نبی و رسولی در دامنه وجودی خود او تعریف می‌شود و جناب ابراهیم با رسیدن به مقام خلت، در این مقیاس دستگیری خواهد کرد. لذا در عین اینکه این حرف یک قاعده کلی است ولی در مورد ایشان معنای ویژه ای دارد.

### تبیین آیه شریفه در مقام خلت جناب ابراهیم

حال با توجه به این مختصات از معنای «خلت» قدری معنای آیه شریفه و اتخاذ خداوند نسبت به جناب ابراهیم روشن می‌شود. در آیه شریفه فرموده: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»<sup>۴</sup> یعنی خدا او را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد. یعنی به او اجازه داده است که خودی درگاه الهی شود و نفوذ و خلّتی در آنجا داشته باشد. خلت یک ارتباط وثیق و متداخل دو موجود است که در مورد خداوند این مزج و ترکیب، از یک طرف افتقار محض بنده به خدای خود و تکیه به او و از طرف خداوند دستگیری خاص و اعطاء اسرار الهی است که با آن دست عباد دیگر گرفته شود و او را واسطه هدایت و شفاعت در این مقیاس قرار دهد. به تعبیر دیگر از یک طرف محب شدید مخلوق به خداست و از طرف دیگر قبول این محبت و ماموریت نشر این محبت در عالم است.

<sup>۳</sup> - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

<sup>۴</sup> - سوره مبارکه نساء آیه ۱۲۵

در این آیه شریفه در ابتدا بحث از دین احسن مطرح شده است که دین نبی اکرم یا دین امت حضرت است. حقیقت این دین، تسلیم وجه برای خدا در حال احسان است. شاید معنای این احسان همین باشد که در عین اینکه انسان باید وجه خود را تسلیم خدا کند و همه امور او به سمت خدا باشد، ولی در عین حال اهل احسان و دستگیری از عباد باشد. زیبایی و به حسن رساندن عمل تسلیم وجه این است که انسان از عبادالله و بندگان خدا غافل نشود و در جمیع درجات نگران آنها باشد. فرمود: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»<sup>۵</sup> یا به تعبیر دیگر در آیه ولایت فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۶</sup> یعنی کسی ولایت الله را به عهده می گیرد که همیشه در حال صلاه و زکات باشد ولی ایندو بهم پیوندی دارند. نماز او غفلت از حال عباد ندارد؛ «وَهُمْ رَاكِعُونَ»

بعد در ادامه آیه بحث از تبعیت نبی اکرم و امت ایشان از جناب ابراهیم مطرح شده است؛ ابراهیمی که «حنیف» بوده است. در مورد «حنیف» بحث های جدی و مفصلی وجود دارد؛ عده ای آن را به اعتدال معنا کرده اند ولی بنظر می رسد این حرف شاهی در لغت و اصطلاحات و روایات ندارد؛ بلکه معنای حنیف متمایل بودن است. «حنف» در مقابل «جنف» میل به بدی و اثم به معنی میل به سمت خوبی و حسن است. که در اینجا میل و کشش به سمت خداست. ایشان حنیف بود یعنی میل خاص به خدا داشت و در بعض روایات به مقام اخلاص معنا شده است. تمایلی که در کنار نفی شرک از آن بحث شده است.<sup>۷</sup>

لذا معنای آیه این می شود که دین نبی اکرم، دین احسنی است که در تبعیت از جناب ابراهیم است؛ ابراهیمی که خدا او را خلیل خود قرار داده بود؛ یعنی از یک طرف ایشان افتقار به سمت خدا و اخلاص محض داشت؛ از طرف دیگر دریافت اسرار الهی و دستگیری از عبادالله بوده است. اگر کسی از جناب ابراهیم تبعیت کند، در مسیر اخلاص است و الا

<sup>۵</sup> - سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۸. آیات متعددی در قرآن کریم به این حقیقت و اوج دلسوزی و ایثار نبی اکرم برای هدایت اشاره می کند. موقعی استاد می فرمودند نوع عبادات حضرات و ابتلائات آنها برای عبور دادن امت است. وحی که به حضرت نازل می شود بار اصلی آن بدوش حضرت است ولی اصل جریان عبور دادن امت ایشان است.

<sup>۶</sup> سوره مبارکه مائده آیه ۵۵

<sup>۷</sup> - شاید ریشه اینکه عده ای به سمت معنای اعتدال رفته اند این است که میل و کششی که سبب حفظ تعادل و یک حرکت صحیح می شود را حنف گفته اند. کانه متمایل شدنی که در آن حفظ و استقامت و ایمنی و... باشد را حنیف گفته اند. مثل کج راه رفتنی که برای انسان معلول سبب تعادل و حفظ می شود. ولی معنای آن تعادل نیست بلکه تمایلی و جهت گیری خاصی است که انسان را در موطن مربوطه حفظ کند. لذا در آیه شریفه به معنای میل و کشش و توجه به خداست که در جمیع امور انسان را متوجه خدا کند و هیچ کاری سبب غفلت و سهو انسان از خدا نشود. لذا در بعض روایات هم حنیفیت را در کنار فطرت قرار داده اند و از تمایل انسان به خدا بحث کرده اند. دین حنیف دین فطری است که همه چیز آن توجه و میل به سمت خداست و این متناسب با فطرت هم هست. فطرتی که خود تمایل به خداست.

در وادی شرک و دوری از اخلاص خواهد بود.<sup>۸</sup> مسیر نبی اکرم همین مسیر است و راهی که جناب ابراهیم ایجاد کرده است را ایشان جلو برده است. طرح جناب ابراهیم ارتباط خاصی با نبی اکرم دارد و ایشان کل جریان را ذیل نبی اکرم طراحی کرده است. ایشان مسیری را برای مبارزه با شرک طراحی کرده است و این امر بشکل نهایی بدست نبی اکرم تمام خواهد شد.<sup>۹</sup> هرچند بحث تفسیری مفصل این آیه در جای خود باید انجام شود.

### تبیین مقام خلت در وادی ایمان و کفر

با توجه به اینکه در باب مقام خلت حضرت ابراهیم بحث کردیم، بجاست که اشاره کنیم که مقام خلت صرفاً بین خدا و حضرت ابراهیم یا نبی اکرم نیست بلکه بین خود انسان ها در وادی ایمان و کفر هم خلتی هست. آیه مهمی که در این بحث جای دقت دارد بحث اخذ خلت در نسبت بین انسان و شیاطین است. فرمود: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»<sup>۱۰</sup> یعنی این افراد که منحرف و به اضلال کشیده شدند، بجای اینکه سبیل الهی را در کنار نبی اکرم اخذ کنند - که همان ذکر یا ضامن ذکر الهی بود - فلانی را خلیل خود اتخاذ کردند. یعنی اجازه دادند در خلوت و محیط خودی آنها نفوذ کنند و در واقع به نحوی به آنها تکیه کردند. آنها را محرم اسرار خود قرار دادند و همین سبب شد که آنها را اضلال کنند.<sup>۱۱</sup>

---

<sup>۸</sup> - در آیات مکرری این تقارن بحث حنیفیت و دوری از شرک و مقام اخلاص اشاره شده است. در آیه شریفه فرمود: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» سوره مبارکه انعام آیه ۷۹. در آیه شریفه دیگر فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» سوره مبارکه روم آیه ۳۰.

<sup>۹</sup> - در آیات بیان شده است که جناب ابراهیم مسیری را ایجاد کرده و کسی که از ایشان تبعیت کند از شرک بدور است و به سلامت می رسد. فرمود: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ \* رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنْي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و در ادامه همین آیات است که دعای برای آمدن نبی اکرم می کنند که ایشان از جناب ابراهیم تبعیت می کند و این مسیر را به پایان می برد. هرچند قله حرکت نبی اکرم مقام خلت نیست بلکه تا مقام محبوب الهی شدن طرح توحید را جلو خواهند برد. در روایت فرمود: «اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَنِي حَبِيبًا» یعنی اگر ایشان مقام خلت داشت به رسول الله مقام محبوب بودن داده شده است. تبیین نسبت دین نبی اکرم با مسیر حضرت ابراهیم و حنیفیت ایشان، بحث مهمی است که در آیات متعددی بیان شده است.

<sup>۱۰</sup> - سوره مبارکه فرقان آیه ۲۷-۲۹

<sup>۱۱</sup> - در آیات بعدی فرموده این شیطان و فلان همان عدوی است که برای همه انبیاء جعل می شده است. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا» شبیه همین تعبیر در آیه دیگری است که فرمود: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» سوره مبارکه انعام آیه ۱۱۲. اینها همان کسی هستند که ذکر الهی را منع کردند و قرآن را مهجور کردند که در همین آیات اشاره شده است. خود انسان های ظالم به نفس هستند که روز قیامت پشیمان می شوند که در مقابل اخذ سبیل الهی، سراغ فلان رفتند و همین سبب اضلال آنها شد.

آیه مهم دیگری که در این بحث هست که از خلت دوطرفه بحث کرده است فرموده: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»<sup>۱۲</sup> یعنی در روز قیامت، روابط خلت دوطرفه که دوستی های نزدیک و صمیمی و آگاه به اسرار بوده است، تبدیل به عداوت و دشمنی می شود بجز خلت بین متقین. ذیل این آیه روایات لطیفی است.

در معتبره سلیمان الدیلمی از ابابصیر در روضه کافی فرموده: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ... فَقَالَ الْإِمَامُ فِي فَضَائِلِ الشَّيْعَةِ.... يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَقَدْ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ وَاللَّهِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَهَلْ سَرَرْتُكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ وَاللَّهِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَدِيثُ»<sup>۱۳</sup> در این روایت که فضائل شیعیان است حضرت فرمودند خلت میان شما شیعیان روز قیامت تبدیل به عداوت نمی شود و این آیه شما را قصد کرده است. یعنی هم بین مومنین و هم کفار رابطه خلتی خواهد بود ولی در قیامت خلت بر محور کفر تبدیل به عداوت خواهد شد.

در صحیح حارث بن عبدالله فرمود: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ شُعَيْبِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ: فِي خَلِيلَيْنِ مُؤْمِنَيْنِ وَ خَلِيلَيْنِ كَافِرَيْنِ... فَأَمَّا الْخَلِيلَانِ الْمُؤْمِنَانِ فَتَخَالَا حَيَاتُهُمَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ تَبَادَلَا وَ تَوَادَّا عَلَيْهَا فَمَاتَ أَحَدُهُمَا قَبْلَ صَاحِبِهِ فَأَرَاهُ اللَّهُ مَنْزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ يَشْفَعُ لِصَاحِبِهِ فَقَالَ يَا رَبِّ خَلِيلِي فَلَانَ كَانَ يَأْمُرُنِي بِطَاعَتِكَ وَ يُعِينُنِي عَلَيْهَا وَ يَنْهَانِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَتَبَّتُهُ عَلَى مَا تَبَتَّنِي عَلَيْهِ مِنْ الْهُدَى حَتَّى تُرِيَهُ مَا أُرَيْتُنِي فَيَسْتَجِيبُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى يَلْتَقِيَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ خَلِيلٍ خَيْرًا كُنْتُ تَأْمُرُنِي بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ تَنْهَانِي عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ»<sup>۱۴</sup> در این روایت امیرالمومنین فرمودند خلت دوطرفه در بین مومنین بر محور طاعت الهی است و بر همین محور با هم رابطه تبادل و مواد پیدا می کنند. این رابطه در عوالم بعد هم هست و تبدیل به شفاعت و ارتقاء درجه در بهشت خواهد شد.

اما در مقابل فرمود: «وَأَمَّا الْكَافِرَانِ فَتَخَالَا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ تَبَادَلَا عَلَيْهَا وَ تَوَادَّا عَلَيْهَا فَمَاتَ أَحَدُهُمَا قَبْلَ صَاحِبِهِ فَأَرَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنْزِلَهُ فِي النَّارِ فَقَالَ يَا رَبِّ فَلَانٌ خَلِيلِي كَانَ يَأْمُرُنِي بِمَعْصِيَتِكَ وَ يَنْهَانِي عَنْ طَاعَتِكَ فَتَبَّتُهُ عَلَى مَا تَبَتَّنِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَعَاصِي حَتَّى تُرِيَهُ مَا أُرَيْتُنِي مِنَ الْعَذَابِ فَيُلْتَقِيَانِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ خَلِيلٍ شَرًّا كُنْتُ تَأْمُرُنِي بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ تَنْهَانِي عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ قَالَ ثُمَّ قرَأَ الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»

<sup>۱۲</sup> - سوره مبارکه زخرف آیه ۶۷

<sup>۱۳</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۳۵

<sup>۱۴</sup> - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۲۸۷

یعنی این رابطه بر محور معصیت الهی بود. با هم خلت و نفوذ در وجود هم و صمیمیت داشتند ولی این رابطه بر محور کفر و عصیان بود. بعد هم در روز قیامت برای هم تقاضای عذاب می کنند و رابطه عداوت است.

نکته: به این مطلب باید اضافه کرد که محور وحدت و مواده و خلت بین مومنین و کفار در واقع «ولی» آنهاست. یک جریان ولایت است که انسان ها را به هم پیوند می دهد. ابتدا قلوب را هم نزدیک می کند و بعد روابط و انفاق و اطعام و توامی و تباذل و... ایجاد می کند. مثل جریان اتصال مخابراتی که شما از یک شبکه مرکزی در واقع به هم متصل هستید، در ارتباط ها و وحدت ها و انسجام های اجتماعی هم همینطور است. اگر ارتباط انسان با امام خود قطع شود، روابط بین این جبهه هم قطع خواهد شد. لذا اینکه فرموده بر محور معصیت یا طاعت کنار هم جمع می شوند، در واقع باطن آن حقیقت ولایت نور و ظلمت است که ایندو را کنار هم جمع کرده است. ارتباط اجتماعی یا در وادی نور واقع می شود و روابط نورانی و شعاع تعلق به امام حق است، یا در وادی ظلمت واقع می شود و روابط ظلمانی و شعاع تعلق به ولات جور است. دو محبت و تعلق به ولی حق یا باطل است که روابط و تعلقات اجتماعی ایجاد می کند.

### رابطه خلت حضرت ابراهیم و صلوات بر نبی اکرم

اما نکته دیگری که در جلسه قبل هم مفصل توضیح دادیم بحث ارتباط خاص ایشان با نبی اکرم است که ایشان را به خلت رسانده است. در صحیحہ عبدالعظیم حسنی فرموده بود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الشَّيْبَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَسَدِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ يَقُولُ إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»<sup>۱۵</sup> همانطور که امامت ایشان با عهد خاص ایشان نسبت به نبی اکرم و اهل بیت ایشان تا امام زمان اعطاء شده است، قبل از آن هم مقام خلت ایشان با توجه خاص ایشان و تجدید عهد مکرر ایشان با نبی اکرم بدست آمده است.

به تعبیر دیگر همه مقامات به نبی اکرم داده شده است و هرکسی می خواهد در این درگاه دریافت کند باید ذیل حضرت و با عهد و نصرت نسبت به ایشان به این درجات برسد؛ هرچند از جهت تحقق خارجی این عهد و همراهی با حضرت، همراه با یکسری ابتلائات و صحنه های سنگین خواهد بود. لذا همه امور در وادی توحید و بندگی و درجات و ماموریت ها همه متناسب با نبی اکرم، رقم می خورد. نه کسی به مقامی می رسد الا با تبعیت و تولی به حضرت؛ و نه کسی در دستگاه توحید ماموریتی پیدا می کند الا اینکه ذیل ماموریت حضرت است. همه انبیاء امت سازی و ماموریت شان، ذیل حضرت است و طرح موازی با طرح حضرت وجود ندارد. رسیدن به این خلت و ماموریت در رساندن امت ها در وادی

<sup>۱۵</sup> - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۴

خلت، همه ذیل تولی به حضرت است. جناب ابراهیم اگر به این مقامات رسیده است ریشه در همین دارد که هرچه می خواهد برای نبی اکرم می خواهد و چیزی برای خودش قائل نیست.<sup>۱۶</sup> این بحثی بود که سابقاً مفصل بحث کردیم.

تقاضای صلوات و توجه خدا به نبی اکرم معنایش همین است. معنایش این است که می بیند که همه خیرات از آنجا در عالم منتشر می شود و هر اتفاقی قرار است بیافتد از وادی صلوات خدا بر رسول الله عبور می کند. اثر این معرفت هم این است که هرکاری می کند در طرح حضرت است و مقدمات کار ایشان را فراهم می کند. این اقدامات جناب ابراهیم در آوردن بعض ذریه خود به مکه و بعد آن اتفاقات و واقعه ذبح و بازسازی کعبه و تطهیر بیت و... همه در راستای همین امت سازی برای نبی اکرم است. والحمدلله...

---

<sup>۱۶</sup> - استاد اشاره فرمودند که جریان آیه نور همین است که بیان می کند تنزل نور الهی در عالم با نبی اکرم است و همین نور است که تنزل می کند تا در بیوت انبیاء قرار بگیرد. حدیث عقل و جهل هم به بیان دیگری می گوید که قوای بندگی در عالم به عقل که شانی از شئون حضرت است داده شده و هرکس به مقدار تولی به ایشان این قوا را پیدا می کند. اینطور نیست که مستقل انسان این صفات را پیدا کند.